

نقش مباحث اخلاقی نظری در تحلیل سیره

معصومان علیهم السلام از منظر شهید مطهری رحمته الله علیه

علی فهیمی^۱

چکیده

بررسی و تحلیل ابعاد مختلف سیره معصومان علیهم السلام تاکنون از زوایای گوناگون انجام گرفته؛ اما این نوشتار تلاشی است در راستای بررسی نقش مباحث نظری فلسفه اخلاق در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام از منظر شهید مطهری رحمته الله علیه. ایشان در تحلیل عرصه‌های مختلف زندگی ائمه علیهم السلام به طرح و بررسی مسائل نظری پرداخته و از آن در تبیین دیدگاه‌ها و نظریاتش در مورد سیره عملی ائمه علیهم السلام بهره برده است. با بررسی و تحلیل نظریات شهید مطهری رحمته الله علیه این نتیجه به دست آمد که منطق نظری ائمه، سیره عملی آنان را ثابت و لایتغیر فرض کرده است. اما منطق عملی معصومان علیهم السلام، با توجه به شرایط و موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان در جامعه، متفاوت بوده است.

واژگان کلیدی

شهید مطهری، سیره، اخلاق نظری، اخلاق عملی، نسبیت اخلاق.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ تمدن اسلامی جامعه المصطفی العالمیه. pejwak1385@yahoo.com

درآمد

برخی از مباحث نظری در حوزه دین و اخلاق، از سوی علما و دانشمندان اسلامی مورد تفسیر و برداشت‌های متفاوت قرار گرفته است؛ فلاسفه و دانشمندان غربی نیز در این زمینه نظریات متعدد و گوناگون ابراز داشته‌اند که با حقایق و ارزش‌های اصیل اسلامی سازگاری نداشته و چه بسا موجب حیرت و یا زمینه‌ساز برداشت‌های ناصواب از دین گردیده است؛ بر همین اساس، شفاف‌سازی و تبیین درست این نوع مباحث ضروری می‌نماید.

از جمله موضوعاتی که در میان اندیشمندان اسلامی مورد برداشت‌ها و تحلیل‌های متفاوت قرار گرفته، نسبت انگاری است که هم در عرصه معرفت‌شناسی قابل طرح است و هم در حوزه اخلاق؛ چنان‌چه بعضی از عالمان اسلامی قائل به نسبت در مسائل اخلاقی هستند اما تعدادی نیز به مطلق بودن مسائل اخلاقی تأکید دارند و هریک با توجه به برخی از گزاره‌های دینی، دلایل خود را مطرح کرده‌اند.

مسئله دیگری که در سیره ائمه قابل طرح است و با توجه به منطق نظری و عملی معصومان علیهم‌السلام می‌توان مورد بررسی قرار داد، چگونگی تحقق بخشیدن به یک آرمان و هدف است، آیا می‌توان از هر وسیله‌ای در رسیدن به هدف استفاده کرد؟ و آیا هدف مقدس و عالی می‌تواند وسیله را توجیه کند؟ و در تحقق بخشیدن به آن از هر نقشه و روشی بهره برد؟ در این زمینه نیز دیدگاه‌هایی متفاوت وجود دارد که هریک ناشی از جهان‌بینی‌های متفاوت است. از آن‌جا که نوع رفتار انسان در جامعه بستگی به نوع جهان‌بینی‌شان دارد و زیر بنای رفتار عملی انسان‌ها را در جوامع بشری، نوع تفکر و اندیشه‌شان نسبت به جهان و هستی، تشکیل می‌دهد. لازم و ضروری می‌نماید که این نوع مباحث نظری و تأثیرگذار بر عملکرد انسان مورد بازنگری قرار گیرد. از آنجا که سیره عملی معصومان علیهم‌السلام به‌عنوان یک منبع شناخت در این زمینه‌ها راهنمای مناسب خواهد بود، شهید مطهری در راستای تبیین درست آن از مباحث نظری بهره گرفته و با استفاده از آیات قرآن و سنت ائمه علیهم‌السلام در تبیین رابطه سیره با مباحث نظری تلاش نموده است که به بررسی این موارد، پرداخته می‌شود.

نسبیت و اطلاق در اندیشه اسلامی

در میان متفکران اسلامی، نظریه نسبیت در حوزه اخلاق مطرح است و به دلیل وجود تعارض گزاره‌های اخلاقی در برخی آیات و روایات عده‌ای قائل به نسبیت اخلاق گشته‌اند. (فلسفی، ۲/ ۲۹۷) چنان‌چه در قرآن آمده است:

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً» (نساء، ۱۴۸) خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌های (دیگران) را اظهار کند؛ مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند، شنوا و داناست.

سخن سوء و ناسزا، اقسام عیب‌جویی، بدگویی و نفرین را در بر می‌گیرد، که به‌طور طبیعی نزد خداوند دوست داشتنی نیست، مگر در مورد ستم‌دیدگان که خداوند به آنان اجازه داده تا جامعه را از بیان ظلم ستمگر و بدی‌های او که باعث بیدادگری شده است، آگاه سازند؛ (طباطبایی، ۵/ ۱۲۳) همچنین ستم‌دیده مجاز است که به هنگام تعارض ناپسته‌هایی چون غیبت و دشنام، و بایسته‌هایی چون ستم‌ستیزی و حق‌خواهی، ناپدها را ترجیح دهد و برای دستیابی به حق خویش و رهیدن از ستم، به افشاگری دست زند.

همچنین روایتی که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرمود:

«يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْكَذِبِ فِي الصَّلَاحِ وَ أْبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفَسَادِ» (عاملی، ۲۵۲/۱۲) ای علی خداوند دروغی را که مایه‌ای خیر و صلاح باشد دوست می‌دارد و سخن راستی را که اختلال و فساد ببار آورد دشمن می‌دارد.

و در جای دیگر فرموده است:

۸۷

«يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ وَ عِدَّتُكَ زَوْجَتَكَ وَ الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ» (صدوق، ۳۵۹/۴) ای علی در سه مورد، دروغ گفتن نیکو است: حيله در جنگ، وعده به همسر و اصلاح میان دو نفر. پس دروغ گفتن همیشه ناپسند نیست بلکه در بعض موارد جایز و در بعض موارد لازم است.

و یا این فرمایش حضرت علی علیه السلام:

«خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ الزَّهْوُ وَ الْجُبْنُ وَ الْبُخْلُ» (نهج البلاغه/ حکمت ۲۳۴)

نیکوترین خوی زنان، زشت‌ترین خوی مردان است: به خود نازیدن، ترس، و بخل ورزیدن. چون زن به خویش نازد، اجازه ندهد که کسی بدو دست یازد، و چون بخل آرد، مال خود و مال همسرش را حفظ کند، و چون ترسان بود، از هر چه بدو روی آرد هراسان بود. (شهیدی، ۴۰۰)^۱ براساس این نوع آیات و روایات برخی گفته‌اند که اصول ارزشی تغییر پذیرند ولی گرایش عمده اندیشمندان مسلمان، به ثبات و پایداری اصول اخلاقی و عدم نسبیت آن استوار است، (سجادی، شماره ۱۳-۱۱۲/۱۴) چرا که بیش‌تر تعالیم دینی و اعتقادی، اخلاق باوری را در میدان اخلاق تقویت می‌کند.

بر همین اساس شهید مطهری آن دسته از احادیث و روایات را که گزاره‌های اخلاقی در آن‌ها متعارض به نظر می‌رسد، ناظر به فعل اخلاقی می‌داند و می‌گوید که نسبیت در فعل اخلاقی با اسلام سازگار است. «این که فعل اخلاقی تغییر می‌کند، با اسلام هم سازگار است. مثلاً کسی می‌پرسد: دزدی حرام است یا حلال؟ می‌گوییم حرام است. می‌گوید: آیا جایی هست که دزدی جایز باشد؟ می‌گوییم بله، پیش می‌آید که حتی واجب می‌شود» (مطهری، ۶۱۷/۲۲)^۲ اما «اصول اولیه اخلاق... به هیچ وجه نسبی نیست، بلکه مطلق است، ولی معیارهای ثانوی نسبی است» (مطهری، ۷۷/۱۶) و به بیان دیگر وجود عناوین ثانویه، ادلّ دلایل بر نسبیت اخلاق - به معنی نسبیت فعل اخلاقی - است. شناخت وجوه و اعتبارات افعال، مستلزم وجود معیاری است که با وجود آن، ممکن است یک فعل اخلاقی و با فقدان و عدم آن، ضدّ اخلاقی می‌گردد. (محمدی، شماره ۴۳/۸۱)

پس مفهوم نسبیت در عرصه اخلاق در برابر مطلق مطرح می‌شود و در اندیشه شهید مطهری نیز نسبیت در فعل اخلاقی وجود دارد. اما نسبیت در اصول اخلاقی و معیارهای اولیه اخلاق وجود ندارد.

سیره و نسبیت اخلاق

با بررسی مسائل اخلاقی در منابع دینی و فرمایشات ائمه علیهم‌السلام روشن می‌شود که در برخی موارد

۱. در ادامه نیز تمام ترجمه عبارت‌های نهج‌البلاغه بر گرفته از ترجمه شهیدی خواهد بود.

۲. آدرس دهی منابع شهید مطهری بر اساس مجموعه آثار ایشان صورت گرفته است.

مسائل اخلاقی به طور نسبی بیان شده است؛ به همین لحاظ در میان اندیشمندان اسلامی، برخی قائل به نسبیت در مسائل اخلاقی هستند. (فلسفی، ۲۹۷) طرفداران نسبیت اخلاق، بر این باورند که فضایل و رذایل اخلاقی، در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده است و یا معیار خوب و بد زندگی، با توجه به کشورهای مختلف، متفاوت است؛ به این معنا که تابع شرایط مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است و با توجه به زمان، مکان و موقعیت‌های متفاوت، معیار خوب و بد نیز متفاوت خواهد بود. چنانچه قرآن می‌فرماید:

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نحل / ۱۰۶) کسانی که پس از ایمان اظهار کفر کنند - به جز آن‌ها که زیر فشار قرار گرفته‌اند و به رغم اظهار کفر، قلبشان با ایمان است - آری آن‌ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آن‌هاست و عذاب بزرگی در انتظارشان است.

در جای دیگر آمده است:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران / ۲۸) افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود برگزینند و هرکس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خداوند ندارد، مگر این که از آن‌ها بپرهیزد و تقیه کند. پس اگر انسان تحت فشار اقرار به کفر کند و یا از روی تقیه کافران را به عنوان دوست و سرپرست انتخاب کند، مورد عذاب قرار نخواهد گرفت.

همچنین سخن حضرت علی علیه السلام فرمود:

«إِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ، ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ، وَإِذَا اسْتَوَلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ، فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۴) هرگاه بر زمان و اهل آن صلاح و خوبی پرتو افکنده باشد، بدگمانی فردی نسبت به فرد دیگر بدون این که از او کار ناپسندی سرزده باشد، کاری است ظالمانه، و اما اگر فساد و تباهی بر روزگار و اهل آن سایه افکنده باشد، اگر کسی بی دلیل به دیگری خوشبین

باشد به یقین فریب خورده است.

با توجه این نوع آیات و روایات برخی گفته‌اند، اصول ارزشی تغییر پذیرند و فضائل و رذائل اخلاقی در شرایط متفاوت می‌تواند به جای هم‌دیگر قرار گیرند. یک رفتار ممکن است در یک زمان اخلاقی و انسانی محسوب شود ولی همان عمل، در زمان و شرایط دیگر ضد اخلاق و ضد انسانی به حساب آید. (فلسفی، ۲۹۷) اما شهید مطهری، در کتاب سیری در سیره نبوی، با استناد به سیره معصومان علیهم‌السلام بر این باور است که انسان هم‌چنان‌که به لحاظ نظری، دارای منطق ثابت است، می‌تواند در شرایط مختلف، منطق عملی ثابت نیز در زندگی داشته باشد. (مطهری، ۱۶/ ۶۳-۶۷ و ۷۹) به این معنا که فضایل و رذایل اخلاقی همیشه و برای همه انسان‌ها، در همه شرایط به صورت مطلق است و در اسلام باتوجه به پیوند دین و اخلاق، این موضوع از اهمیت خاص برخوردار است؛ پس به جهت اهمیت این موضوع از منظر دین، شهید مطهری، به‌عنوان یک متفکر و تحلیل‌گر مسایل اسلامی به آن پرداخته است و بر اساس نیازی که احساس کرده، در جاهای متعددی تحت عنوان «نسبیت اخلاق» به تحلیل آن پرداخته است.

به اعتقاد وی، اصول اولیه اخلاق و معیارهای اولیه انسانیت، مطلق است و به هیچ وجه امری نسبی نیست ولی معیارهای ثانویه نسبی است؛ ایشان با استفاده از سیره ائمه علیهم‌السلام به تبیین این موضوع پرداخته است و اصولی را نام می‌برد که ائمه علیهم‌السلام تماماً و در همه شرایط، آن را به‌عنوان اصول، ملغی و طرد کرده‌اند، مانند اصل غدر و خیانت و اصل تجاوز و ظلم و... چنان‌چه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وقتی با کسی عهد و پیمان می‌بست و لو با دشمنان اسلام و کافر حربی، تا دشمن نقض نمی‌کرد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن وفادار بود، حتی یک مورد نیز گزارش نشده است که پیامبر اکرم نقض پیمان کرده باشد؛ قرآن در همین زمینه می‌فرماید:

«فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» (توبه/۷) تا زمانی که در برابر شما وفادار باشند، شما نیز وفاداری کنید.

هم‌چنین حضرت علی علیه‌السلام در سیره خویش، هرگز از اصل غدر و خیانت استفاده نکرد و لو به قیمت از دست دادن خلافت؛ زیرا خلافت را وسیله‌ای برای پاس‌داری از اصول اخلاقی و انسانی می‌دانست. (مطهری، ۱۶/ ۷۸ - ۸۸) ایشان در پاسخ معترضان که گفتند، معاویه بهتر از

علی (علیه السلام) سیاست می‌داند، فرمود:

«وَاللَّهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ» (نهج البلاغه/ خطبه ۲۰۰) به خدا سوگند، معاویه زیرک‌تر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است، اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی‌نمود، زیرک‌تر از من کس نبود. بعضی دیگر از اصول اخلاقی، که ائمه (علیهم السلام) همواره در زندگی خود به آن توجه داشته‌اند عبارتند از: صداقت، عدالت، ساده زیستی، ایثار، کمک به دیگران، به عنوان نمونه، یک مورد از ایشار ایشان که در قرآن به آن اشاره شده است.

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (دهر/ ۸) و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند. بیان‌گر اهمیت این اصول نزد آنان است. (سیوطی، ۲۹۹/۶)

نکته قابل توجه این است که شهید مطهری آن چه را که به عنوان اصول اخلاقی مطرح مطرح کرده است، ثابت و مطلق دانسته و در همه شرایط و همه جا این اصول را نسبت به همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها، صادق دانسته است؛ چنان‌چه در این زمینه گفته است: «انسان از آن جهت که انسان است، یک سلسله اخلاقیات دارد که این اخلاقیات بر دوره بدویت انسان آن گونه صادق است که بر این دوره تمدن صنعتی او.» (مطهری، ۵۲۶/۳)

عمل و فعل اخلاقی و به عبارتی، روش پیاده کردن آن خلیات در خارج، با توجه به شرایط و موقعیت‌های مختلف زندگی، متفاوت خواهد بود، به این معنا که یک عمل نمی‌تواند همیشه اخلاقی باشد، هم‌چنان که نمی‌تواند همیشه ضد اخلاق باشد. (مطهری، ۶۱۲/۲۲) بر همین اساس است که فعل اخلاقی صورتی نسبی پیدا می‌کند پس دروغ گفتن، همیشه بد نیست، هم‌چنان که راست گفتن، همیشه خوب نیست و به تعبیر شهید مطهری عمل دزدی ممکن است در بعض موارد حکم وجوب پیدا کند. (مطهری، ۶۱۷/۲۲) و یا اتفاق و بخشش باعث ترویج بد اخلاقی در جامعه شود. این‌ها همه فعل اخلاقی هستند که صورت نسبی پیدا می‌کنند ولی اصول اخلاقی به عنوان حقیقت‌های ذهنی، همیشه ثابت هستند و آن چه تغییر می‌کند، واقعیت‌هاست نه حقیقت‌ها.

رابطه سیره و اخلاق

در بررسی رابطه سیره و اخلاق باید یک تصویر روشن از مفهوم دقیق این واژه‌ها داشته باشیم تا بتوانیم رابطه آن را به صورت شفاف، بیان نماییم. شهید مطهری اخلاق را به مفهوم صفات نفسانی رسوخ یافته، ذکر کرده است؛ یعنی یک سلسله خصلت‌ها، سجایا و ملکات اکتسابی که بشر آن‌ها را به عنوان اصول اخلاقی می‌پذیرد؛ نظیر عدالت، شجاعت، سخاوت و... به این معنا که اخلاق به عنوان صفات نفسانی اکتسابی که در وجود انسان ملکه شده باشند، حقیقت‌های ثابت ذهنی هستند که غیر از فعل اخلاقی به عنوان واقعیت‌های متغیر می‌باشد. (مطهری، ۶۱۸/۲۲)

یعنی سخاوت کردن، غیر از داشتن صفت سخاوت است.

اما سیره عبارت است از نوع رفتار و شیوه اجرای همان صفات نفسانی راسخه در خارج؛ این همان فعل اخلاقی است که در شرایط مختلف، متفاوت می‌شود و باید هم متفاوت شود زیرا نوع عملکرد انسان در راستای یک هدف اما در شرایط مختلف، تابع شرایط است، در یک جا انسان یک نوع عکس‌العمل دارد و در جای دیگر به گونه‌ی دیگر، به این معنا که انسان علاوه بر داشتن اصول اخلاقی ثابت و شخصیت عالی که در همه جا به یک نحو است، می‌تواند مظاهر رفتارش در زمان‌های مختلف و شرایط مختلف، متفاوت باشد. (مطهری، ۶۱۸/۲۲ و ۶۱۹)

از آن‌جا که دین اسلام به عنوان دین خاتم است، الگویی که برای جامعه‌ی بشری مطرح می‌کند و همچنین دستورات کتاب آسمانی‌اش نیز همیشگی، دائمی و جاودانه و بستگی به زمان و مکان خاص نداشته و نخواهد داشت؛ پس دستورات اخلاقی که در قرآن آمده نیز مطلق است. (مطهری، ۶۰۵ و ۶۰۶) همچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ رَبِّي بَعَثَنِي بِهَا» (عاملی، ۱۷۴/۱۲) به این معنا که این دستور اختصاص به عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشته است.

در قرآن کریم، پیامبر اکرم به عنوان اسوه حسنه معرفی شده^۱ و بر اساس روایات معتبر و باور شیعیان که ائمه علیهم السلام همگی اسوه حسنه هستند، سیره آن‌ها نیز به عنوان الگوی رفتاری انسان مطرح است چون سیره بیان‌گر نوع رفتار است و در حقیقت روش و سبک پیاده کردن اصول

۱. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» احزاب/۲۱.

اخلاقی در عمل است که با تغییر شرایط زمانی، مکانی و اجتماعی آن، روش نیز تغییر می‌کند؛ چنین ذهنیت به وجود می‌آید که سیره و اخلاق در چند مورد باهم ارتباط پیدا می‌کند؛ در حقیقت سیره و اخلاق دو روی یک سکه هستند، اخلاق به صفات باطنی انسان گفته می‌شود اما سیره مربوط به افعال ظاهری انسان است که حکایت از صفات باطنی دارد و به آن فعل اخلاقی نیز گفته می‌شود. به عبارت دیگر سیره نماد خارجی از فعل درونی انسان است و صفات درونی که در وجود انسان، به عنوان ملکات نفسانیه، رسوخ یافته است، به عنوان اصول اخلاقی همیشه ثابت است ولی فعل اخلاقی و نماد خارجی آن می‌تواند متفاوت باشد. سیره که از مقوله سیر است. یعنی نوع خاص از فعل و رفتار، در حقیقت همان نماد خارجی اصول اخلاقی است که بیان‌گر نوع رفتار انسان است و حاکی از صفات درونی انسان می‌باشد. لذا اصول اخلاقی هر چند ثابت باشد اما شیوه پیاده کردن آن اصول در خارج، تابع شرایط است و در موقعیت‌های مختلف، به روش‌های متفاوت، صورت می‌گیرد؛ پس اگر سیره‌ی ائمه علیهم‌السلام در برخی موارد، متفاوت به نظر می‌رسد این به معنای تفاوت در اصول اخلاقی نیست تا تعارض در اهداف پیش‌آید، بلکه تفاوت در روش، تحقق بخشیدن به اهداف است که این روش در شرایط مختلف، متفاوت بوده است.

سیره و عدالت

عدالت، یکی از مهم‌ترین مباحث اعتقادی در اسلام است که هم در مباحث نظری اسلام که به حوزه جهان‌بینی مربوط می‌شود و هم در حوزه عملی اسلام که فقه و اخلاق عهده‌دار آن هست، مطرح است. عدل که یکی از صفات حق تعالی و هم‌چنین یکی از مهم‌ترین اهداف بعثت پیامبران است، از ارکان جهان‌بینی اسلامی تلقی می‌شود، اما مفهوم عدل در مورد خداوند، متفاوت از مفهوم آن در نزد بشر است که از لحاظ عملی به رفتارهای فردی و اجتماعی مربوط می‌شود.

پیش از پرداختن به اصل مسئله سیره و عدالت و بررسی نسبیت و اطلاق، در عدالت، لازم است تعریف روشن از مفهوم عدالت داشته باشیم؛ در رابطه با مفهوم عدالت تعاریف متعدد ذکر شده است (مطهری، ۱/ ۷۸-۸۲؛ ۲۱/ ۲۰۳) اگر بخواهیم مفهوم عدالت را تنها در اندیشه اسلامی کالبد شکافی کنیم، لازم است در حوزه‌های مختلف، این مفهوم را بازشناسی نماییم؛ البته این کار

خارج از مقوله بحث است. اما در این پژوهش، مفهوم عدالت، تنها از منظر شهید مطهری بیان می‌شود.

ایشان پس از بیان تعریف‌های متعدد، عدالت را به معنای «اعطاء كُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ» بیان داشته، که یک نوع تساوی در زمینه‌ی استحقاق‌های متساوی، در مفهوم آن لحاظ شده است. به این معنا که هر چیزی و هر شخصی، در متن خلقت خود، با یک شایستگی و لیاقت مخصوص به دنیا آمده است؛ حقوق هم از همین ساختمان ذاتی اشیا پدید می‌آید؛ پس شایستگی هر چیزی، باید در ذات خودش مورد مطالعه قرار گیرد تا معلوم شود که چه استعدادی در طبیعتش وجود دارد، مثلاً در بدن انسان چشم و دست، هر یک حقی دارند که اگر حق چشم را به دست بدهیم، ظلم کرده‌ایم، زیرا هر چیزی بر اساسی لیاقتی که دارد، استحقاقی دارد و منشأ آن هم، خود خلقت است، پس پایه عدالت، حقوق واقعی است که وجود دارد. (مطهری، ۸۰/۱ و ۸۱/۸۱؛ ۲۰۸/۲۱)

بر اساس این تعریف، عدالت عبارت است از رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، حق او را و در مقابل آن، ظلم به معنای پایمال کردن و تصرف در حقوق دیگران است. (مطهری، ۸۰/۱) پس با توجه به این مفهوم عدالت، باید رابطه سیره و عدالت را بر اساس همین مفهوم بررسی نمود که آیا عدالت در سیره معصومان علیهم‌السلام به صورت نسبی استعمال شده یا مطلق؟

در اندیشه اسلامی، عدالت یکی از اهداف بعثت انبیاست قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/۲۵) ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

در آیه دیگر فرموده است:

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده/۴۲) اگر بین آن‌ها حکم کردی به عدالت حکم کن که خداوند عدالت پیشه‌گان را دوست می‌دارد.

در این دو آیه واژه قسط به مفهوم عدالت است چنان‌چه گفته شده است که این دو واژه هرگاه به تنهایی به کاربرده شود به یک معنی است و هرگاه باهم به کار روند معنی متفاوت دارند. (پرور، ۲۷) اما شبهه‌ای که این‌جا مطرح می‌شود، چگونگی عملکرد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از پیروزی

در جنگ حنین است؛ وقتی پیامبر اکرم ﷺ غنائم هوازن را تقسیم می‌کند، عمل تقسیم را طوری انجام می‌دهد که اولاً به مهاجرین بیش‌ترین غنیمت‌ها را پرداخت می‌کند و برای انصار که در جنگ شرکت کرده بودند و همواره حامی پیامبر اکرم ﷺ بودند چیزی اعطاء نکرد. (ابن هشام، ۲/ ۴۹۷) و از سویی به برخی از مهاجرین به ویژه تازه مسلمان‌ها (طلقاً) نظیر ابی سفیان و یزید بن ابی سفیان و معاویه بن ابی سفیان و... هدایایی بیش‌تری پرداخت نمود. این نوع رفتار پیامبر اکرم ﷺ در میان مسلمانان ذهنیت‌های را بوجود آورد و برخی نسبت به رفتار پیامبر اعظم ﷺ دچار تردید شدند، حتی برخی بعضی از صحابه فریاد «اعدل، اعدل یا رسول‌الله» سر دادند. (واقعی، ۳/ ۹۴۴-۹۴۸؛ ابن کثیر، ۴/ ۳۶۳) هرچند قبلاً نیز در مورد غنائم بنی‌نضیر، فدک و خیبر پیامبر اکرم بیش‌ترین غنیمت‌ها را به مهاجرین و بنی‌هاشم اختصاص داده (واقعی، ۱/ ۳۷۷ و ۳۷۸) بود ولی در مورد غنیمت‌های هوازن به‌طوری جدی مورد سؤال قرار گرفت. به همین لحاظ این مورد به بررسی گرفته می‌شود.

در مورد این هدایا که پیامبر اکرم ﷺ بین طلقاً و مهاجرین قسمت کرد، اختلاف شده است که آیا این هدایا، از خمس کل غنیمت‌ها بوده است و یا از اصل غنیمت‌ها؛ ولی با توجه به گزارش واقعی، چنین استفاده می‌شود که این هدایا از اصل غنیمت‌ها بوده است. (یوسفی غروی، ۳/ ۳۲۳) هم‌چنین بر اساس شک و تردیدهایی که برای برخی از افراد، نسبت به عملکرد پیامبر اسلام، بوجود آمد (مفید، ۱/ ۱۴۷-۱۵۰) و یا ادعاهای انصار در مورد سهم از دست رفته‌شان از غنائم هوازن، (کلینی، ۲/ ۴۱۱) این نظر را تقویت می‌کند که پرداخت هدایا به طلقاً و مهاجرین از اصل غنیمت‌ها صورت گرفته است نه از خمس آن؛ این عمل پیامبر اکرم ﷺ در ظاهر منطبق با هیچ یک از تعاریف ارائه شده برای عدالت نیست؛ زیرا اگر غنائم جنگی مال همه‌ای افرادی باشد که در جنگ شرکت داشته‌اند، هم‌چنان که انصار ادعا داشتند و در آن غنیمت‌ها برای خود سهمی قائل بودند (ابن هشام، ۲/ ۴۹۷ و ۴۹۸) پس غنائم جنگی باید به تمام افراد جنگی بر اساس سهم‌شان تعلق گیرد و بر اساس «اعطاء کُلِّ ذی حَقٍّ حَقَّهُ» باید آن‌چه حق انصار بوده برایشان پرداخت می‌شد. در حالی که پیامبر اکرم ﷺ بیش‌ترین غنیمت‌ها را به مهاجرین به‌ویژه به (طلقاً) اعطا نمود.

پاسخی که در منابع تاریخی به این مسئله ارائه شده است تنها به جنبه تألیف قلوب افراد نو مسلمانان، پرداخته است؛ به این معنا که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، برای اشخاص که تازه شریعت اسلامی را پذیرفته بودند، به‌ویژه سران قریش هدایای بیش‌تری اعطا کرد تا دل‌های آنان را بدست آورد و نسبت به دین اسلام تمایل بیش‌تری پیدا کنند و با شناخت بیش‌تر، شک و تردیدهای آنان، برطرف گردد؛ بر همین اساس، به افراد سابقه‌دار در اسلام که از روی اخلاص، ایمان آورده بودند، چیزی از غنائم پرداخت نکرد به آنان گفت آیا بهتر نیست که دیگران با مال دنیا به شهرشان برگردند و شما با پیامبر خدا برگردید؟ (مفید، ۱۴۵/۱ و ۱۴۶)

ولی شهید مطهری، با استفاده از یک قاعده اصولی، چنین استدلال کرده است که در راستای مصلحت جامعه اسلامی، قوانینی وجود دارد که حاکم بر تمام قوانین دیگر اسلامی، اعم از عبادات و معاملات و دیگر قوانین اسلامی است؛ به تعبیری دیگر، در متن قوانین اسلام، یک سلسله قوانین وضع شده است که کارشان کنترل دیگر قوانین و حکومت بر آنها است؛ نظیر قاعده لاضرر و قاعده‌ی لاضرر یا اختیارات حاکم شرع؛ به این معنا که توسط وحی یک سلسله اختیارات به پیغمبر صلی الله علیه و آله داده شده که در اداره جامعه اسلامی، طبق مصلحت خودش، عمل نماید. چون به موجب اختیار و مصلحت خود پیغمبر بوده، تابع زمان خود پیغمبر است، زمان که عوض شد ممکن است این جور نباشد. (مطهری، ۲۱/۳۳۳-۳۳۶) بر همین اساس پیامبر صلی الله علیه و آله با استفاده از اختیار خودش و به جهت تألیف قلوب نو مسلمان‌ها، چنین مصلحت دید که بیش‌ترین غنائم را به آنها بپردازد.

ائمه علیهم السلام نیز همواره، در راستای مصالح کلی جهان اسلام، گام برداشته‌اند و هرکدام در زمان خودش طبق آنچه که به مصلحت جامعه‌ای اسلامی بوده، عمل نموده‌اند، هرچند به ضرر عده‌ای تمام شود؛ چنان‌چه حضرت علی علیه السلام در آغاز حکومتش، در مورد اموالی که به ناحق از بیت‌المال برده بودند، فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِالنِّسَاءِ وَ مُلِكَ بِهَ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهٖ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مِنْ ضَاقٍ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ» (نهج‌البلاغه/ خطبه ۵۷) به خدا، اگر بینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم که در عدالت گشایش است و آن که عدالت را

برنتابد، ستم را سخت تر یابد.

اگر هدف از بعثت و رسالت پیامبران، اقامه عدل و قسط در جامعه و درهم فرو ریختن دیوارها و فاصله های طبقاتی بوده است، سیره ائمه (علیهم السلام) که در واقع تفسیر شریعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، در راستای نهادینه کردن و عینیت بخشیدن به آن صورت گرفته است. چنانچه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هدف از تشکیل حکومت را برپا داشتن حق و عدالت معرفی می کند که موجب اصلاح امور و آسایش و امنیت ستمدیدگان و عملی شدن قوانین الهی می گردد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱) این فرمایش حضرت علی (علیه السلام) دقیقاً در راستای فرمایش خداوند است که فرمود: «لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/۲۵) تا مردم به عدالت قیام کنند. نویسنده کتاب امام علی (علیه السلام) صدای عدالت انسانی می گوید:

«چیزی که علی بن ابی طالب را وادار به قبول بیعت آنان کرد، این بود که امام می دید عدالت اجتماعی در خطر است، نیرومندان، ضعیفان و بینوایان را غارت می کردند و دست های متنفذان و فرمانداران، در جان و مال مردم آزاد گذاشته شده بود و اشراف و ثروتمندان برای گرفتن زمین، احتکار ثروت ها و بلعیدن مردم، دست به دست هم داده بودند! و با این وضع چگونه و تا کی، او خود را از مرکز فرماندهی و رهبری دور کند؟» (جرج جرداق، امام علی (علیه السلام) صدای عدالت انسانی/ ۲۱۳)

همان طور که علی (علیه السلام) به عنوان سمبل عدالت، متعلق به گذشته نیست، بلکه همیشه بر افق اعلا ی انسانیت جای دارد؛ عدالت نیز، فقط مسئله دیروز، نیست؛ بلکه همیشه و در همه جا پسندیده و نیکوست. سایر معصومان (علیهم السلام) غیر از امام حسن (علیه السلام)، هر چند مقام اجرائی نداشتند اما در همین حال و هوا، از عدالت سخن گفته اند. چرا که معصومان (علیهم السلام) همگی یک نورند (ابن بابویه، ۱/ ۲۶۲) و این شرایط زمانی و مکانی است که هر کدام وظیفه و شرایط مخصوص به خود را پیدا می کند. از سوی دیگر عدالت در اسلام، با اساس خاتمیت و ابدیت دین نیز بستگی دارد؛ چون دینی که ابدی است هدف رسالت آن نیز باید ابدیت داشته باشد؛ اگر عدالت که یکی از اهداف رسالت است، به صورت نسبی اعمال شود و در هر زمان با توجه به شرایط و اوضاع اجتماعی تغییر کند، پس قوانین دین خاتم چگونه جاودانه خواهد بود؟ اگر هدف رسول خاتم در

برقراری عدالت، بستگی به زمان و مکان، شرایط اجتماعی و افراد داشته باشد، چگونه خداوند حتی در مورد دشمنان توصیه می‌کند:

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده / ۸) دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. پس عدالت، هرچند از جمله اهداف بعثت انبیا است ولی موارد و قوانینی وجود دارد که حاکم بر آن است و ائمه علیهم‌السلام به عنوان مدیر و حاکم جامعه‌ای اسلامی و براساس مصلحت امت اسلامی، می‌تواند به گونه‌ای دیگر عمل نماید.

سیره و استخدام وسیله

یکی از مسائل مطرح در مباحث نظری، شیوه رسیدن به هدف است. از آن جایی که هر انسان، در زندگی خود ممکن است اهداف متعددی داشته باشد، به‌ویژه رهبران سیاسی و اجتماعی که همواره دغدغه‌های بیش‌تری دارند، از اهداف جدی‌تر و بزرگ‌تری نیز برخوردارند، بنابراین هر کس برای رسیدن به هدف خود برنامه‌های خاصی دارد و از هر وسیله‌ای که او را در این کار یاری رساند استفاده می‌کند. چه بسا بسیاری از شخصیت‌های سیاسی که نقش رهبری یک جامعه را به عهده دارند، برای رسیدن به یک هدف مقدس و الهی، از وسیله نامقدس و شیطانی، استفاده نمایند؛ یا برعکس برای یک هدف غیر انسانی و نامقدس از ابزارهای مقدس بهره بگیرند. (مطهری، ۱۶/۹۶ و ۹۷)

پرسش این است که آیا می‌توان برای رسیدن به یک هدف عالی و مقدس از هر وسیله استفاده نمود؟ به عبارت دیگر، آیا هدف می‌تواند وسیله را توجیه نماید؟ چنین پرسشی ممکن است در حوزه‌های مختلف علمی، سیاسی و بر اساس نوع جهان‌بینی مکاتب مختلف، پاسخ‌های متفاوت داشته باشد؛ چنان‌چه پیروان اندیشه ماکیاولی، قطعاً پاسخ‌شان مثبت خواهد بود و با این مفروض که هدف وسیله را توجیه می‌کند استفاده از هر وسیله‌ای را در رسیدن به مقصد جایز می‌شمارند؛ اما در اندیشه اسلام شیعی، که تجربه حکومت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام را در مکتوبات و اسناد محفوظ دارند، پاسخ چگونه خواهد بود؟ شهید مطهری با بررسی این موضوع در سیره ائمه علیهم‌السلام، تلاش نموده است، پاسخ مناسب را ارائه نماید. یکی از ویژگی‌های سیره

ائمه (علیهم السلام) که می‌تواند همیشه و در همه امور آموزنده و سرمشق باشد، کیفیت و چگونگی بهره‌گیری از ابزار و وسائل در رسیدن به هدف و مقصد است، اکنون سیره ائمه (علیهم السلام) در استخدام وسیله و در دو مسئله مهم ارزیابی می‌گردد.

استخدام وسیله در تبلیغ دین

تبلیغ دین که رسالت اصلی انبیاء است، سختی‌ها و دشواری‌های خاص خودش را داشته است و پیامبران که به‌عنوان مبلغان دین، همواره در دعوت از انسان‌ها به سوی سعادت و خوشبختی تلاش می‌کردند، در انجام این رسالت آزار و اذیت‌های فراوان دیدند، اما هیچ‌گاه در ابلاغ دین، که یک هدف الهی، دینی و کاملاً مقدس است، از ابزارهای نامقدس و غیرانسانی استفاده نکردند و حتی از جهالت و بی‌خبری مردم، به نفع دین استفاده نکردند؛ بلکه مردم را همیشه به همان روش، که قرآن بیان کرده است

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل/۱۲۵) یعنی با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما. به سوی دین فرا خوانده و از آگاهی‌شان استفاده کردند. (مطهری، ۱۳۲/۱۶)

در روز رحلت ابراهیم، فرزند محبوب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، خورشید گرفته شد و مسلمین چنین پنداشتند که آسمان نیز در حزن پیامبر (صلی الله علیه و آله) اندوهگین شده است؛ آن روز، این پندار، در اعتقاد بسیاری از مسلمین اثر گذاشت و ایمان‌شان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیش‌تر گشت، رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) وقتی از ماجرا اطلاع یافت، نه تنها از ضعف و جهالت مردم استفاده نکرد، بلکه به مسجد رفته، اعلام نمود که خورشید و ماه دو آیت از آیات الهی هستند و «این آیات خداست که سنتی معین دارد و گر نه خورشید و ماه از مرگ کسی نمی‌گیرد.» گرفتن خورشید ربط به فوت فرزند من ندارد. (صدوق، ۲/۲۵۶؛ پاینده، ۳۴) چون می‌خواست مردم با آگاهی به اسلام گرایش یابند، نه با حيله و نیرنگ؛ از سوی دیگر همه کس را نمی‌توان همیشه در جهالت نگه‌داشت.

حفظ قدرت و استخدام وسیله

بسیاری از سیاست‌مداران و حاکمان جهان، در راستای حفظ قدرت خود، به هر وسیله‌ای که به

اهدافشان کمک نماید، متوسل می‌شوند، ولو به قیمت کشتن انسان‌های دیگر تمام شود و یا منطقه‌ای و کشوری ویران شود.

این‌جا دو مسئله مطرح می‌شود که هریک - در توجیه وسیله توسط هدف - قابل استناد است، چنان‌چه برخی به آن استناد کرده‌اند که برای رسیدن به هدف می‌توان از هر وسیله‌ای استفاده کرد، یکی رفتار پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در جنگ با بنی نضیر است که ایشان پس از چند روز محاصره قلعه بنی نضیر (ابن هشام، ۲/ ۱۹۱) دستور دادند بهترین نخل‌های خرما می‌توان بنی نضیر را در منطقه بویره، قطع کنند و یا آتش بزنند، آنگاه یهودیان بنی نضیر با دیدن این صحنه به خشم آمده به جزع و بی‌تابی کردن افتادند و زنان‌شان شیون کردند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب کردند که ای محمد شما را چه شده است که دیگران را از فساد و تباهی در زمین تاکنون نهی می‌کردی، اکنون خود به آن روی آورده‌اید! (واقدی، ۱/ ۳۷۳؛ ابن هشام، ۲/ ۱۹۱) شما که با ما دشمنی دارید، نخل‌ها را چرا قطع کرده و آتش می‌زنید؟ آیا خداوند تو را به فساد کردن دستور داده است؟ اگر آن‌ها مال تو است هرچه خواستی انجام بده ولی اگر مال ما هست دیگر قطع مکن (قمی، ۲/ ۳۵۹) ما از آن‌چه که تو قبلاً می‌خواستی اطاعت می‌کنیم و از سرزمین تو بیرون می‌رویم. (واقدی/ همان)

این سخنان شاید در دل برخی از مسلمانان ذهنیت‌های بوجود آورده باشد ولی خداوند آیاتی را در راستای تأیید پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و دفاع از عملکرد ایشان، نازل فرمود:

«مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (حشر/ ۵)

آن‌چه از درختان خرما بریدید یا آن‌ها را بر ریشه‌هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود، تا نافرمانان را خوار گردانند.

ممکن است مصلحت بریدن نخل‌های بنی نضیر این بوده باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواست به این وسیله امید آنان را در باقی ماندن و تعلقات‌شان را نسبت به مال‌شان از بین ببرد، چنان‌چه بنی نضیر با دیدن صحنه بریدن و سوزاندن نخل‌ها به جزع و فزع افتادند. (هاشم معروف الحسنى، ۴۳۸) و امیدشان را در پیروزی بر مسلمانان، از دست رفته می‌دیدند. و یا این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این وسیله خواسته باشد، مقاومت و پایداری آنان را بشکند، چنان‌چه جریان محاصره بنی نضیر

چندین روز به طول انجامید و رسول خدا با این روش رعب و حشت در میان آنان به وجود آورد و مبنا و اساس مقاومت و پایداری آنان را از بین برد. لذا یهودیان بنی نضیر پس از آن، دست از مقاومت کشیده و پیشنهاد مصالحه کردند تا با ترک مدینه جان شان را حفظ کنند.

بریدن نخل‌ها و درختان، خود به خود کار نیکویی نیست ولی گاهی مصلحت ایجاب می‌کند، که در راستای دستیابی به هدف عالی‌تر، چنین کاری باید انجام داد. چنان‌چه در این مورد که حفظ امنیت و اقتدار جامعه‌ای اسلامی مبتنی بر آن است خداوند آن را مورد تأیید قرار داده است. مسئله دیگری که مطرح می‌شود حدیثی است از پیامبر اکرم که برای حضرت علی علیه السلام بیان داشته است:

«يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ فِيْهِنَّ الْكَذِبُ الْمَكِيْدَةُ فِي الْحَرْبِ وَ عِدَّتُكَ زَوْجَتُكَ وَ الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ» (صدوق، ۴/ ۳۵۹) به این معنا که به کارگیری حيله و نیرنگ در راستای غلبه بر دشمن و رسیدن به قدرت امر نیکو و پسندیده است.

با توجه به مضمون این روایت و روایات شبیه این و رفتار پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در غزوه بنی‌نضیر، چنین به نظر می‌رسد که در راستای حفظ اقتدار جامعه‌ای اسلامی و امنیت مسلمین در برابر مخالفان، استفاده از حيله و نیرنگ، امری پسندیده و یا حداقل غیر مذموم است.

اما سیره امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول مکرم اسلام، در رسیدن به خلافت و یا در عصر خلافتش، در زمینه حفظ و بقای آن، متفاوت با سیره پیامبر اعظم است؛ شاید به این لحاظ که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با غیرمسلمانان مواجه بود و در جهت حفظ ارزش‌های دینی و حفظ اقتدار و امنیت مسلمین، آنچه را که به مصلحت امتش می‌دید، عمل می‌نمود، ولی امیرالمؤمنین با مسلمانان و امت اسلامی مواجه بود، لذا نه در راستای دستیابی به خلافت به جبر و اکراه پرداختند و نه در جهت حفظ آن، به حيله و نیرنگ متوسل شدند؛ چنان‌چه پس از بیعت مردم با ایشان و در همان آغاز خلافتش، به حضرت خبر دادند، معاویه از بیعت خود داری کرده و گفته است در صورتی که فرزند ابی‌طالب علیه السلام حکومت مرا در شام به آنچه عثمان مرا بر آن حاکم کرده بود، ابقا نماید، با او بیعت خواهیم کرد؛ سپس مُعِیْرَةُ بن شُعْبَةَ نزد امام آمد و گفت: معاویه کسی است که شما او را خوب می‌شناسید و عثمان پیش از شما او را حاکم شام و والی آن نواحی قرار داده

است. صلاح شما در این است که بگذارید معاویه والی بماند تا اوضاع استوار شود و حکومت شما استقرا یابد. و هنگامی که بر امور سلطه یافتی، او را عزل کنی. (طوسی، ۱/ ۸۶) ولی امام علی علیه السلام که هیچ‌گاه در روش خود از حيله و نیرنگ استفاده نکرده بود ولو به قیمت از دست دادن خلافتش (مطهری، ۱۶/ ۴۳۷) فرمود:

از من می‌خواهید که پیروزی را به قیمت تبعیض و ستم‌گری بدست آورده و عدالت را فدای سیاست کنم؟ به خدا قسم تا دنیا دنیاست چنین کاری نخواهم کرد. (نهج البلاغه / خطبه ۶) سپس این آیه را تلاوت نمود:

«وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» (کهف/ ۵۱) و من هرگز گمراه‌کنندگان را یار و مددکار نگرفتم.

خلافت در نظر امیرالمؤمنین علیه السلام ابزاری بود برای پاسداری از اصول اخلاقی، نه این‌که هدف باشد تا اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی، فدای آن شود؛ تثبیت معاویه حتی برای یک روز به معنای صالح دانستن او در آن روز بود در حالی که معاویه چنین فردی نبود (مطهری، ۱۶/ ۱۰۵) حضرت علی علیه السلام در برابری کسانی که می‌گفتند علی اهل سیاست نیست و معاویه را سیاست‌مدار می‌خواندند فرمود:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ، وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ، وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ كُلُّ فَجْرَةٍ كَفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (نهج البلاغه / خطبه ۲۰۰) به خدا سوگند، معاویه زیرک‌تر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی‌نمود، زیرک‌تر از من کس نبود، اما هر پیمان شکنی به گناه بر انگیزاند، و هر چه به گناه بر انگیزاند دل را تاریک گرداند. روز رستاخیز پیمان شکن را درفش‌ی است افراخته و او بدان درفش شناخته.

در جنگ صفین که نیروهای معاویه زودتر از سپاه امام علی علیه السلام بر شریعه فرات رسیدند، مانع دسترسی یاران امام علیه السلام به آب شدند، (نهج البلاغه / خطبه ۵۱). اما هنگامی که سپاه امام علیه السلام لشکر معاویه را از شریعه فرات دور ساختند، راه آب را بر آنان نبستند؛ بلکه حضرت علی علیه السلام به معاویه فرمود:

«أنا لا نكافيك بصنعك هلم إلى الماء فنحن و أنتم فيه سواء» (منقري، ۱۹۳؛ یوسفی غروی، ۱۰۵/۵) ما آن رفتاری که تو با ما کردی با تو نکنیم، بیایید آب بگیرید که ما و شما در بردن آب برابریم.

این رفتار منصفانه حضرت علی (علیه السلام) حتی در مورد دشمنش و در میدان جنگ، حکایت از صداقت او و عاری بودنش از نیرنگ و فریب دارد.

حقانیت وسیله و هدف

با استفاده از سیره ائمه (علیهم السلام) روشن می‌شود که تبلیغ دین و بیان معارف و حقایق دینی برای رسیدن به منفعت شخصی، نه مصالح کلی جهان اسلام و بهره‌گیری از شیوه‌های نامناسب و پرداختن به جعل و دروغ و یا توسل به نیرنگ و فریب امر نکوهیده و ناپسند است. چنان‌چه در ماجرای دعوت قبیله «بنی عامره» به اسلام یکی از بزرگان آنان به نام بحیره بن فراس خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفت اگر ما با شما بیعت کنیم و دعوت شما را بپذیریم و خدا شما را بر دشمنانت پیروز گرداند، قول می‌دهی که جانشینی تو از آن ما باشد؟ حضرت فرمود: این امر مربوط به خداوند است و آن را هر جا بخواهد، قرار می‌دهد؛ وی با تعجب پاسخ داد ما در راه تو رو در روی عرب قرار گیریم و وقتی که پیروز شدی، کار بدست دیگری قرار گیرد ما نیاز به آیین شما نداریم. (ابن کثیر، ۱۳۹ و ۱۴۰) در این‌جا هدف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دعوت به اسلام و یک هدف مقدس است اما نمی‌خواهد که با وعده نادرست و غیر عملی، کسی به اسلام گرایش پیدا کند.

برهمن اساس، بیان فضائل ساختگی برای معصومین و یا پرداختن به احادیث جعلی و دروغ در عزاداری ائمه (علیهم السلام) تا مردم بیش‌تر اشک بریزند خلاف دستور اسلام است هر چند هدف که اشک ریختن در مصیبت ائمه (علیهم السلام) است، ثواب دارد، ولی اسلام دروغ گفتن را برای اشک گرفتن جایز نمی‌داند زیرا حق را با دروغ بیان کردن به معنای بی‌اثر کردن و ضایع کردن حق است. (مطهری، ۱۱۰/۱۶) پس در امر تبلیغ دین و بیان معارف دین هدف نمی‌تواند وسیله را توجیه نماید.

نقد و بررسی دیدگاه شهید مطهری

با بررسی مباحث اخلاق نظری در سیره معصومین علیهم السلام روشن می‌شود که مسائل اخلاقی در سیره و در راستای مصلحت جامعه اسلامی، به صورت نسبی نیز استفاده شده است؛ هم‌چنانکه تعارض گزاره‌های اخلاقی باعث برداشت‌های متفاوت، میان اندیشمندان اسلامی شده است، مسائل اخلاقی نیز در سیره ائمه علیهم السلام، چنین برداشت‌های را بوجود آورده است؛ با بررسی این گونه مباحث در سیره می‌توان گفت که نسبیت در مسائل اخلاقی در جهت مصالح و منافع امت اسلامی، امر معقول و پسندیده است.

شهید مطهری، با ایجاد تفاوت بین اخلاق (اصول اخلاقی) و فعل اخلاقی معتقد است اصول اخلاقی، همیشگی و ثابت است؛ (مطهری، ۵۲۶/۳) به این معنا که تا انسان، انسان است این اصول اخلاقی در وی، وجود خواهد داشت. اما فعل اخلاقی، یعنی شیوه پیاده کردن آن اصول، با توجه به مقتضیات زمان، متغیر و نسبی است، مانند دزدی، که حرام است، ولی ممکن است یک زمان عمل دزدیدن، حکم وجوب پیدا کند. (مطهری، ۶۱۷/۲۲) نکته قابل تأمل این که اصول اخلاقی نظیر عدالت، صداقت، سخاوت، شجاعت، ظلم ستیزی و... به عنوان حقیقت‌های ذهنی، تا به فعلیت نرسیده‌اند، مطلق‌اند؛ اما به محض رسیدن به مرز فعلیت، حالت نسبی پیدا می‌کنند؛ حالا چگونه ممکن است این اصول فطری، مطلق یکباره نسبی شود؟ و چطور کسی که صفت سخاوت در وجودش ملکه شده است، در موقع عمل دچار تردید شود و به صورت نسبی عمل کند و اگر به صورت نسبی عمل کرد باز هم می‌توان گفت که وی دارای ملکه سخاوت است؟ مگر صفتی که ملکه شده باشد، براحتی قابل عزل است؟

سؤال این است که معیار اصول اخلاقی بودن چیست؟ ملاک این اصول اخلاقی که مطلق دانسته شده چیست؟ مشخص و روشن نیست! هر چند ایشان به صورت مثال به چند اصل که از سیره ائمه علیهم السلام استخراج کرده است، به عنوان اصول اخلاقی، اشاره نموده است، ولی همه اصول اخلاقی، آن موارد نیستند و باز هم روشن نیست معیار اخلاقی بودن آن موارد چیست؟ حتی در همان موارد نیز نسبیت وجود دارد؛ چنانچه اصل غدر و خیانت را در سیره ائمه علیهم السلام به عنوان

اصول ملغی نام برده است؛ اما در حدیثی که از پیامبر اکرم نقل شده است این اصل به صورت نسبی بیان شده است:

«يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ وَ عِدَّتُكَ زَوْجَتَكَ وَ الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ» (صدوق، ۳۵۹/۴) که در این جا حيله و نیرنگ در جنگ را جایز دانسته است.

به نظر می‌رسد که همان تعارض میان گزاره‌های اخلاقی، باعث شده است که شهید مطهری نیز در گفتار و تحلیل‌شان به دام تناقض گرفتار شده باشد؛ زیرا ایشان در یک بار کاملاً پذیرفته است که فعل اخلاقی می‌تواند متغییر و نسبی باشد؛ چنان‌چه عمل دزدی را مثال زدند ولی در جای دیگر بیان می‌کند که انسان دارای منطق عملی ثابت است؛ به این معنا که در تمام شرایط می‌تواند نسبت به مسائل اخلاقی عمل یک‌سان و ثابت داشته باشد. (مطهری، ۶۷/۱۶ و ۶۹) در صورتی که ایشان بارها بیان داشته است، انسان می‌تواند یک هدف ثابت و مشخصی داشته باشد که راه رسیدن به آن با توجه به شرایط مختلف، متفاوت خواهد بود.

موضوع بحث بین محققین چگونگی عملکرد انسان‌ها در مسائل اخلاقی است و آن‌چه که در خارج، نمود پیدا می‌کند نیز همان فعل اخلاقی است که شهید مطهری قائل به نسبیت در آن است؛ پس می‌توان گفت، اخلاق نسبی است نه مطلق.

آن‌چه نزد معصومان (علیهم السلام) یک‌سان هست هدف و مرام‌شان است که همان پاسداری از ارزش‌ها و معارف دینی است؛ اما چگونه پیاده کردن معارف دینی و عمل نمودن به ارزش‌های دینی ممکن است با توجه اوضاع و احوال هر عصر و موقعیت افراد متفاوت باشد؛ چنان‌چه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در

۱۰۵

تقسیم غنائم هوازون، بر اساس مصلحت جامعه اسلامی و با استفاده از اختیار خودش بیش‌ترین غنائم را به نو مسلمان‌ها پرداخت نمود. (واقدی، ۳/ ۹۴۴-۹۴۸؛ ابن کثیر، ۴/ ۳۶۳) اما در عصر حضرت علی (علیه السلام) مصلحت آن‌گونه تقاضا می‌کند که در تقسیم بیت‌المال، به هر کس، بیش‌تر از سهم‌شان نپردازد، لذا به برادرش عقیل، که بیش‌تر از سهم‌شان از بیت‌المال تقاضا داشت، چیزی نپرداخت و وقتی که با اصرار وی مواجه شد، آهن داغ را به سویش نزدیک نمود تا وی را متوجه عذاب الهی در برابر بی‌عدالتی نماید. (جرج جرداق، شگفتی‌های نهج‌البلاغه/ ۹۶) پس می‌توان

گفت که عملکرد معصومین علیهم السلام در مسائل اخلاقی، با توجه به تفاوت مصلحت امت اسلامی، متفاوت بوده است. بر همین اساس سیره ائمه علیهم السلام در موارد مشابه، در شرایط مختلف، متفاوت بوده است، به این معنا که در ظاهر و واقع متفاوت است.

منابع و مأخذ

قرآن.

نهج البلاغه.

ابن بابویه، محمد بن علی، **عیون اخبار الرضا** علیهما السلام، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.

ابن کثیر دمشقی، ابو الفداء اسماعیل بن عمر، **البدایة و النهایة**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.

ابن منظور، **لسان العرب**، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ ق.

ابن هشام، **السيرة النبوية**، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.

ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبین**، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

پاینده، ابو القاسم، **نهج الفصاحه**، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲ ش.

پرور، اسماعیل، **گلبانگ عدالت**، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.

تمیمی آمد، عبد الواحد، **تصنیف غرر الحکم و درر الکلم**، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ ش.

جرج جرداق، **امام علی** علیهما السلام **صدای عدالت انسانی**، ترجمه سیدهای خسروشاهی، قم، امام عصر (عج) ۱۳۸۶ ش.

_____ **تسکنتی های نهج البلاغه**، ترجمه، فخرالدین حجازی، تهران، بعثت.

حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، ال البيت، ۱۴۰۹ ق.

حسینی زبیدی واسطی، سیدمرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.

زرشناس، شهریار، **واژه نامه فرهنگی سیاسی**، تهران، کتاب صبح، ۱۳۸۳ ش.

سجادی، سیدابراهیم، **نسبیت و اطلاق در اخلاق**، مجله پژوهش های قرانی، شماره ۱۳ و ۱۴ بهار و تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۰۰-۱۱۹.

سیوطی، جلال الدین، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.

شهیدی، سیدجعفر، **ترجمه نهج البلاغه**، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.

صدوق، محمد، **کتاب من لا یحضره الفقیه**، ترجمه غفاری، تهران، صدوق، ۱۳۶۷ ش.

- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- طوسی، محمد، *الامالی*، قم، دارالثقافه، اول، ۱۴۱۴ق.
- طوسی، نصیرالدین، *اخلاق ناصری*، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۵.۸۶.
- فلسفی، محمد تقی، *اخلاق از نظر همزیستی و ارزش‌های انسانی*، تهران، معارف اسلامی، بی تا.
- قمی علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، تهران، دارالکتب اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- محمدی، ابراهیم، *نسبیت اخلاق از دیدگاه شهید مطهری*، مجله کیهان اندیشه، آذر و دی ۱۳۷۷، شماره ۸۱، ص ۳۹-۵۸.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۱، تهران، صدرا، ۱۳۷۲ش.
- _____ ج ۱۳ _____ ۱۳۷۴ش.
- _____ ج ۱۶ _____ ۱۳۷۹ش.
- _____ ج ۲۱ _____ ۱۳۸۸ش.
- _____ ج ۳ _____ ۱۳۷۲ش.
- _____ ج ۲۲ _____ ۱۳۸۸ش.
- مفید، محمد بن نعمان، *الارشاد*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
- موسوی گرگانی، محسن، *رابطه عدالت با عقل*، نقد و نظر، سال سوم، شمار دوم و سوم بهار و تابستان ۱۳۷۶.
- نصر بن مزاحم منقری، *وقعة صفین*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ق.
- واقدی، محمد بن عمر، *المغازی*، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۹ق.
- هاشم معروف الحسنی، *سیره المصطفی*، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۱۶ق.
- یوسفی غروی، محمد هادی، *موسوعة التاریخ الاسلامی*، قم، مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۱۷ق.